

## وب سایت استاد موسوی



تاریخ روز : ۱۵ / ۰۱ / ۱۳۹۷

تاریخ ثبت : ۲۹ خرداد ۱۳۹۵

عنوان : رد موضوع تناسخ مرحله (۱)

### بسمه تعالی

#### رد موضوع تناسخ مرحله (۱)

در این گفتار چند جمله با شما عزیزان سخن داریم که پس از مدت‌ها زمان با شیوه‌ها و منابع گوناگون در این سایت میهمان شما مخاطبان گرامی بودیم و انشاء... خواهیم بود، اگرچه بر حسب رسم و عادت این میزبان است که میهمان را به مائده‌ای دعوت می نماید ولی ما برعکس آن نمودیم؛ میهمان شما هستیم و مائده‌ای به نام حیثیت و قانون تناسخ تقدیمتان می‌نماییم.

صفحه دوم از جلد نهم /سفار با عبارت «فی إبطال تناسخ النفوس و الأرواح و دفع ما تشبث به أصحاب التناسخ و فيه فصول» آغاز می شود. اما سؤالی که در آغازین این گفتار مطرح می شود این است که «تناسخ» به چه معناست و قدمت آن به چه زمان بازمی گردد؟ اکنون برای ورود به اصل مبحث تناسخ باید تمام شقوق مربوط به این لغت (ن س خ) را مورد بررسی قرار دهیم.

معنای لغت «ناسخ»؛ آنکه حرف به حرف از روی چیزی می نویسد [1] و آن را نسخه برداری می کند.

معنای دیگر «ناسخ»؛ باطل کننده حکم سابق است؛ [2] مثلاً فرض کنید کتابی نوشته شده؛ اما پس از مدتی شخصی مطالب آن را برای رفع اشکال مورد بازنویسی یا بازبینی خود قرار می دهد. در این صورت هرچند اصل موضوع باقی است ولی در برخی موارد در آن دخل و تصرف کرده، مطلبی از آن را باطل و حذف می کند یا آن را کم و زیاد می کند. به هر حال، او چه آن مطالب را تغییر بدهد یا حذف کند هر دو جزء نسخ محسوب می شوند. همچنین، انتهای حکم شرعی که حکم آن تمام شده را «منسوخ» می نامند. [3]

مانند داستان ابراهیم(ع) و ذبح گوسفند که جایگزین ذبح فرزندش اسماعیل شد. اما بنده (محقق و فیلسوف متأله استاد سیدعلی موسوی) از سلسله کسانی هستم که نسخ آیات را قبول ندارم، فلذا داستان حضرت ابراهیم(ع) و ذبح فرزندش را در قرآن نسخ نمی‌دانم بلکه آن را مقتضی می‌دانم و بر حکم معتقدم؛ یعنی تا یک زمان فرمان و حکم خداوند به حضرت ابراهیم(ع) برای ذبح فرزندش بود و بر اساس مقتضیات فرمان ذبح گوسفند جایگزین فرمان قبلی شد. اما چرا ما نسخ را در آیات قرآن کریم نمی‌پذیریم؟ مهمترین دلیل این است که نسخ در موضوع، حکایت از جهل می‌کند؛ یعنی ناسخ کسی است که ابتدا فرمانی را صادر می‌کند، اما پس از مدتی به نادرستی یا کم فایده بودن و ضرر آن پی می‌برد و آن را نسخ می‌کند ولی حق تعالی نعوذبالله از جهل مبراست.

اما معنای دیگر «تناسخ»؛ یکدیگر را نسخ کردن، باطل ساختن، ابطال، زایل کردن و زائل شدن است. در عبارت آمده است: «نسخت الشمس الظل و الشیب الشباب»؛ [4] خورشید سایه را نسخ کرد (آن را بُرد یا برداشت)؛ پیری جوانی را نسخ کرد.

از دیگر معانی «نسخ»؛ ناچیز کردن منسوخ است؛ [5] یعنی ناسخ منسوخ را از قدرت می‌اندازد. چیزی را به جای چیزی نهادن. برگرداندن چیزی از صورتی و زشت نمودن آن.

اما اصل معنی «نسخ»، که این گفتار بر حول آن محور است، عبارت است از انتقال روح انسان پس از مرگ به جسم دیگر [6] که این انتقال در هر یک از انواع انسان، حیوان، نبات یا جماد نامی جداگانه دارد.

تناسخیان گویند: نفوس ناطقه پس از مرگ هنگامی مجرد از ابدان خواهد بود که جمیع کمالات نفسانی را در مرحله فعلیت حائز شده باشد و چیزی از کمالات در مرحله بالقوه برای او نمانده باشد. اما نفوسی که از کمالات بالقوه آنها چیزی باقی است از بدنی به بدن دیگر منتقل می‌شوند تا به غایت کمال از علوم و اخلاق برسند این انتقال را «نسخ» نامند و گویند بعضی از نفوس ناطقه از بدن انسان به بدن حیوان که مناسب با اوصاف آنان است وارد می‌شوند چنان که بدن شیر برای شجاع و بدن خرگوش برای ترسو؛ این انتقال را «مسخ» نامند. و نیز گویند که بعضی از نفوس ناطقه به اجسام گیاهی انتقال می‌یابند که آن را «رسخ» نامند و بعضی دیگر که به جماد منتقل می‌شوند آن را «فسخ» گویند.

درخصوص پیدایش موضوع تناسخ باید گفت اقوال مختلفی در این زمینه مطرح است که طبق بعضی نظرات از زمان پیامبران سلف مانند ابراهیم(ع) و حتی پیش از دوران ایشان آغاز شده و تا آغاز اسلام و بعد از آن هم ادامه یافته است. البته باید گفت که هرچند از زمان انبیای الهی موضوع تناسخ مطرح بود ولی این موضوع توسط ایشان رد می‌شد.

باید دانست موضوع «تناسخ» یکی از مباحث مهم جهان فلسفه است. ملاصدرا در اهمیت این موضوع می‌فرماید: «و ما من مذهب الا و للتناسخ فیه قدم راسخ»؛ هیچ مکتبی نیست مگر آنکه درباره اصل تناسخ نظر داده باشد. «عن أساطین الحکمة كأفلاطون و من قبله من أعظم الفلاسفة مثل سقراط و فیثاغورث و أغاناذیمون و أنباذقلس» [7] قدمت این بحث به گفته‌های قدمای از حکما مانند افلاطون و فلاسفه پیش از او مانند سقراط، فیثاغورس، آغاناذیمون و انباذقلس برمی‌گردد.

«اعلم أن هذه المسألة من مزال الأقدام و مزالق الأفهام» [8] اما حضرت ملاصدرا موضوع تناسخ را موجب لغزش قدم‌ها و منشأ خطای فهم رونندگان می‌داند. و می‌فرماید: از لغزشگاه‌های مباحث معرفت‌شناسی همین بحث تناسخ است و احتمال لغزش در اینجا بسیار است که انسان گرفتار اعتقاد باطل شود چرا که پذیرش آن در تضاد با اعتقاد به معاد است و منجر به انکار معاد خواهد شد زیرا هم در قرآن و هم در احادیث و هم در کلمات بزرگانی مانند افلاطون و سقراط عباراتی هست که ظاهر آنها دلالت بر تناسخ می‌کند در حالی که این سخنان صحیح چیزی نیست جز همان تناسخ ملکوتی که مورد پذیرش است. ایشان در ادامه می‌فرماید: «نحن بفضل الله و إلهامه علمنا ببرهان قوی علی نفی التناسخ مطلقاً سواء كان بطریق النزول أو صعود»؛ ما به فضل خدا و الهامی که از علم حق به ما می‌شود با برهانی محکم تناسخ را مطلقاً رد می‌کنیم و از دو طریق به نفی تناسخ خواهیم پرداخت: ۱. از گذر آیات قرآن و مبانی بزرگان دین و

امامان معصوم و پیغمبر (طریق نزولی) ۲. از گذر تفکر و اشراقات علمی خود (طریق صعودی) که ما در این گفتار به بخش علمی آن اکتفا می‌کنیم.

هذا هو رأی یوذاسف التناسخی القائل بالأحوار و الأدوار و هو الذی حکم بأن الطوفان النوحی یقع فی أرضها و حذر بذلک قومه

باید گفت یکی از نظرات مهم تناسخی‌ها نظر «یوذاسف حکیم» است که حضرت ملاصدرا در صفحه هشتم از جلد نهم اسفار به آن پرداخته‌اند. یوذاسف اینگونه می‌گوید: «من در زمان طوفان نوح بوده‌ام و قومم را از آن برحذر داشتم.» این بیان، استخوان‌بندی دیدگاه یوذاسف حکیم را پیرامون تناسخ نشان می‌دهد که تنها ما به مقول قول او قناعت می‌کنیم.

فقالوا إن الکاملین من السعداء تتصل نفوسهم بعد المفارقة بالعالم العقلی و الملاً الأعلى و تنال من السعادة ما لا عین رأی و لا أذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر

او معتقد است: آنگاه که روح و مجردات از بدن جدا می‌شوند، ارواح سعید به ملاً اعلیٰ اتصال می‌یابند و به سعادت راه می‌یابند که شکوه هوا، زمین، درخت، نسیم، نور و حرارت آن را در این عالم نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه به قلبی خطور نموده است.

و أما غیر الکاملین من السعداء کالتوسطین منهم و الناقصین فی الغایة و الأشقیاء علی طبقاتهم فتنقل نفوسهم من هذا البدن إلی تدبیر بدن آخر

او بر آن است که هرگاه از ارواح زیباکاران و صالحین بگذریم، نوبت به ارواح متوسطین و منحطین می‌رسد که پس از مرگشان گاهی در اندام حیوانات و گاهی در نبات و جماد حلول می‌کنند.

این نمونه‌ای از دیدگاه یوذاسف حکیم پیرامون تناسخ است و شما بیننده و محقق بر آن باشید که با تفکر عالی به بررسی آن توجه نمایید.

در پاسخ به نخستین نظر یوذاسف که مربوط به سیر ارواح سعدا، کاملین و اتصال به ملاً اعلیٰ است، اینگونه باید بگوییم که این نظر ربطی به موضوع تناسخ ندارد بلکه بسیاری از آیات قرآن کریم، روایات ائمه معصومین و نیز مکاتب الهی بر این موضوع دلالت می‌کنند و این مورد را در ضمن نظرات خویش با اندکی تفاوت اعلام نموده‌اند که مأمّن ارواح سعدا کجاست. اما در پاسخ به عقیده دوم یوذاسف که می‌گوید؛ ارواح متوسطین و منحطین پس از مرگشان حلول در حیوانات، جماد و نبات می‌نمایند این موضوع تثبیت تناسخ است که از نظر آیات قرآن و روایات معصومین صد درصد باطل است؛ اما چرا تناسخ باطل است؟

باید دانست لزوم فراهم آمدن دو نفس در یک بدن تناسخ را باطل و طرفدارانش را منکوب می‌نماید. به قانونی در جهان آفرینش اشاره می‌کنیم که هرگاه بدن موجود استعداد کامل داشته باشد تا اشراق نفس بر او اعطا شود از مبدأ فیاض نفسی شایسته بر وی افزایه می‌شود؛ یعنی در لحظه‌ای که وجودی مستعد می‌شود تا در عالم خارج چهره انسانی پیدا کند، خداوند به حسب خود آن وجود، به او نفسی می‌دهد تا آن نفس در هیئت جسمی او اثر بگذارد و نام انسانیت بر او اطلاق شود. برای فهم مطلب می‌توان به فضای تاریکی

اشاره کرد که هیچ روزنه ای به خارج ندارد، اما زمانی همین فضا مستعد روشنایی می شود و روزنه ای از نور به روی او گشوده شده و آن فضای تاریک را روشن می کند؛ جسم هم این چنین با اعطای نفس روشن می شود و از نور نفسی که لایق نوعی خود اوست بهره ور می شود. از طرفی، فلاسفه نفس را جوهر مفارق می دانند که برای تدبیر بدن نیاز به افکندن پرتو اشراق دارد؛ اما آنچه در این میان حائز اهمیت است این است که باید نفس قدسی هر بدن پرتوش را بر همان تن بیفکند و بس. اما اگر طبق قانون تناسخ نفس به بدن دیگری تعلق یابد، لازم می آید که یک بدن دو مدبر داشته باشد و چون قاعده «دو فاعل بر مفعول واحد در یک زمان لایمکن است» جاری می شود ورود دو نفس بر یک بدن نیز ناممکن و نظر تناسخ باطل می شود.

به انتظار ادامه گفتار در مرحله بعدی باشید...

منبع: از تحقیقات محقق و فیلسوف متأله دکتر سیدعلی موسوی ذیل جلد نهم/سفر

---

[1]. لغتنامه دهخدا.

[2]. همان.

[3]. (اصطلاح اصول و فقه) عبارت است از انتهاء حکم شرعی بطریق شرعی که متراحی باشند. (نفائس الفنون، قسم اول، ص ۱۴۲؛ لغتنامه دهخدا.)

[4]. نَسَخَتِ الشَّمْسُ الظِّلَّ وَالشَّيْبُ الشَّبَابَ. (لغتنامه دهخدا.)

[5]. همان.

[6]. تغییر صورت دادن و منتقل شدن روح انسانی بعد از مردن جسمش به جسم دیگر که لفظ دیگرش تناسخ است.

[7]. سفر، ج ۹، ص ۶.

[8]. همان، ص ۲.